

آسیب شناسی تمدن غرب از منظر مقام معظم رهبری

محمدباقر حسینی^۱

چکیده

تمدن به عنوان یک پدیده انسانی که در طول تاریخ، در راستای رفع نیازمندی و یا بهبود زندگی بشر، شکل گرفته است. همواره متأثر از نوع اندیشه و تفکر بشر، در مورد جهان و انسان بوده است. تمدن مدرن غرب نیز متأثر از نوعی نگرشی است که در عصر رنسانس و پس از آن در دنیای غرب نسبت به خدا و جهان، انسان و جایگاهش در اندیشه غربیان پدید آمد. و توانست خودش را به عنوان یک تمدن برتر در جهان، قالب نماید.

این نوشتار تلاشی است در راستای نقد و بررسی تمدن لیبرال دموکراسی، از منظر مقام معظم رهبری، که به عنوان یک اندیشمند و سیاست مدار، با شناخت و آگاهی درست، نسبت به مبانی و ریشه‌های پیدایش تمدن غرب، به نقد و بررسی آن پرداخته است. ضرورت بحث از اینجا ناشی می‌شود که تمدن متجدد با تکیه بر تکنولوژی برتر، و قدرت تبلیغاتی گسترده‌ی خود، توانسته است ارزش‌های خودش را در بسیاری از ملل، به صورت ارزش‌های انسانی و جهانشمول، جلوه‌گر سازد.

تحقیق حاضر با این مفروض که تمدن متجدد، با تکیه بر اندیشه تک بعدی و شناخت ناقص از انسان، شکل گرفته است، نه تنها نمی‌تواند به عنوان تمدن پاسخگو مطرح باشد، بلکه با رشد یک بعدی خودش، پیامدهای منفی جبران ناپذیری را برای جامعه بشری در پی داشته است، از همین جهت بحرانهای ناشی از تمدن مدرن، از منظر رهبری مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، و در نهایت به انحطاط آن اشاره شده است.

واژگان کلیدی: آسیب شناسی، تمدن، لیبرال دموکراسی، غرب.

^۱ . دانش‌پژوه کارشناسی ارشد روابط بین الملل / مجتبع آموزش عالی علوم انسانی

مقدمه

تمدن پدیده صرفاً انسانی است که در فرایند زمان و مبتنی بر هستی شناختی و معرفت شناختی انسان‌ها، در یک واحد جغرافیایی کلان شکل می‌گیرد. در طول تاریخ، تمدن‌های زیادی پدید آمده‌اند، که پس از طی مراحل رشد و شکوفای خود، یا کاملاً در تمدن‌های دیگر هضم شدند و یا دچار انحطاط گردیدند. و غالباً در هر عصر، یک تمدن به عنوان تمدن برتر و پاسخگو نسبت به دیگر تمدنها وجود داشته است. در عصر کنونی نیز، تمدن لیبرال دموکراسی غرب، با پیشرفت‌های چشم‌گیری که در عرصه‌های مختلف علوم، صنعت و فناوری داشته است. توانسته است به عنوان یک تمدن برتر در جهان، سلطه خود را بر ملل و فرهنگ‌های دیگر تثبیت کند. این تمدن بدون شک در جهت رفع نیازهای مادی بشر، به پیشرفت‌های قابل توجه دست یافته است و موجبات آسایش و رفاه در زندگی را فراهم آورده است.

تمدن مدرن غرب، بر مبنای اومانیزم استوار گردیده است. و با دو خصلت عقل-گرایی و علم‌گرایی در مقابل وحی الهی و متی فزیک، بر نفی معنویت و دین، در مسیر پیشرفت خودش گام نهاده است. و به لحاظ فقدان معنویت، در فرایند رشد خودش، پیامدهای سخت و جبران ناپذیری برای جامعه‌ای بشریت در پی داشته است. به همین جهت بسیاری از اندیشمندان و متفکران اسلامی و غیر اسلامی به نقد و بررسی آن پرداخته‌اند. در این میان، مقام معظم رهبری با معرفت کامل نسبت به مبانی تمدن غرب، و از زوایای مختلف آن را مورد نقد و بررسی قرار داده است. ایشان، علاوه بر بیان جنبه‌های مثبت آن در زمینه صنعت و تکنولوژی و پیشرفت علوم تجربی، از آسیب‌های جبران ناپذیر آن و پیامدهای فلج‌کننده آن، برای جامعه بشریت، نیز سخن گفته است. که در این نوشتار تلاش می‌شود تا آسیب‌شناسی تمدن غرب از منظر ایشان مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

نکته قابل ذکر این است که مقصود از نقد تمدن غرب، مخالفت با رفاه و رشد و پیشرفت صنعتی نیست. و در پی آن نیستیم تا فقر و فلاکت جهان غیرصنعتی را توجیه

کنیم؛ و بگویم که رفاه، اختلال روانی ایجاد می‌کند؛ بلکه سخن ما این است که تمدن مبتنی بر اومانیسیم، نه تنها ناقص است و پاسخگوی تمام نیازهای جامعه انسانی نیست؛ بلکه به جهت فقدان معنویت و دوری از دین و ارزشهای اخلاقی و معنوی، موجب بحرانهای انحطاط آفرین در زندگی نیز، گردیده است چنانچه مقام معظم رهبری با دقت خاص خودش، نکته یابی‌ها و نقدهای بر تمدن متجدد انجام داده است که بیانگر پایان اقتدار و آغاز انحطاط آن است و با توجه به دیدگاه‌های ایشان و بسیاری از تمدن پژوهان دیگر، می‌توان نشانه‌های از انحطاط را در تمدن غرب مشاهده نمود. و آنچه که اینک به عنوان آسیب شناسی بیان می‌شود، نه یک قانون کلی برآمده از تمدن متجدد، بلکه جنبه غالب تمدن غرب است.

مبانی تمدن غرب

اندیشه و تفکر مرکز ثقل پیدایش تمدن محسوب می‌شود. به بیان دیگر انسان جهان را آنگونه می‌سازد که فکر می‌کند. تمدن هم پدیده انسانی است و انسان تنها موجود تمدن ساز است، و هم خصلت این جهانی دارد؛ به این معنای که تمدن، تنها در این دنیا امکان ظهور، رشد و زوال دارد. بنابراین نوع اندیشیدن نسبت به انسان و جهان، در چگونگی تعامل انسان با جهان تأثیر گذار است. در اینجا تلاش می‌شود مبانی که تمدن مدرن غرب مبتنی بر آن، شکل گرفته است. به صورت مختصر، مورد ارزیابی قرار گیرد؛ تا نسبت به تمدن متجدد به توان اظهار نظر کرد.

اومانیسیم

اومانیسیم در عصر رنسانس، ابتدائاً به معنای یک جریان تحقیقاتی بود که با مطالعه و شرح دقیق متون یونانی به نام ادبیات بشری، در برابر ادبیات (اسکولاستیک) که ادبیات الهی و مسیحی بود مطرح شد. (طاهری، بررسی مبانی فرهنگ غرب و پیامدهای آن، ۱۳۸۳: ص ۶۰) جریان اومانستی از ایتالیا ظهور پیدا کرد، (جمیز آ، کوریک، رنسانس، ۱۳۸۵: ص ۱۴) این مکتب را پترارک (۱۳۰۴ - ۱۳۷۴م.) در دوره رنسانس در ایتالیا بنیاد نهاد. بر

همین اساس، وی را «پدر انسان‌گرایی رنسانس ایتالیا» می‌نامند. زیرا ایشان در قرن چهاردهم بیشتر از هر کس دیگری برای گسترش انسان‌گرایی رنسانسی کوشید. (همان: ص ۱۷) این جریان با مطالعه و بررسی ابعاد مختلف دانشهای یونانی، توانست در سراسر اروپا گسترش یابد. (همان: ص ۲۱)

و به مدت یک قرن، عامل غالب در حیات فکری اروپای باختری بود و علم را از بند الاهیات رهانید (ویل دورانت، تاریخ تمدن، ۱۳۸۵: ص ۹۷) همچنین به طور ضمنی عقل را مرجع برتر می‌دانستند و مکالمات افلاطون را با عهد جدید برابر می‌نهادند. و در سخنرانیهای خود به طور مستقیم و غیر مستقیم معتقدات دینی شنوندگان را متزلزل می‌کردند. (همان: ص ۹۶) و اندیشه آنها اندک اندک، را از دین به فلسفه و از آسمان به زمین معطوف ساختند. (همان: ص ۸۸) به بیان «رنه گنون» به بهانه تسلط بر زمین از آسمان بردند. (گنون، رنه، بحران دنیای متجدد، ۱۳۷۸: ص ۱۹)

اومانیزم در ابتدا یک جنبش ادبی بود که خواستار تغییر تحول در برنامه‌های آموزشی، فرهنگی بود، اما در ادامه جنبه سیاسی و نفی دین و ارزش‌ها را به خود گرفت، متفکران اومانیزم، بر این باورند که منزلت و توانمندی، استعداد و علایق انسان در دوران روم باستان مورد توجه بود، اما در قرون وسطی نادیده گرفته شد و همه چیز زیر سایه خدا قرار گرفت. بنابراین در عصر رنسانس انسان‌مداری در مقابل خدا محوری مطرح شد. (همان: ص ۱۸) بر اساس این دیدگاه، دنیای جدید دنیای انسان‌هاست، نه دنیای خدایان، و انسان با داشتن دو اهرم عقل و دانش نیازی به دین ندارد. این اندیشه اساس و مبنای تمدن متجدد را شکل می‌دهد که پایه‌ها و اصول دیگر دنیای متجدد، متفرع از آن است.

عقل‌گرایی

در عصر رنسانس، و در تقابل انسان با خدا، همچنان که انسان برنده شد و معیار ارزش‌گذاری‌ها قرار گرفت، در عصر روشنگری و در تقابل عقل انسان با وحی الهی نیز، اصالت را به عقل دادند. (بیات، عبدالرسول، و همکاران، فرهنگ واژه‌ها، ۱۳۸۱: ص ۳۸۵-۳۸۶)

۳۸۸) به این معنا که برای بشر تنها چیزی قابل قبول است که خرد انسانی آن را بپذیرد و هر چیزی که با عقل انسان قابل درک نباشد هر چند که در شریعت آمده باشد و وحی آن را بیان کرده باشد قابل قبول نیست. (گنون، همان: ص ۱۳)

قلمرو عقل مدرن به عنوان عقل ابزاری، عالم طبیعت و معیشت مادی است، و تنها معطوف به غایات و اغراض عملی صرف است. از این رو، هدف و غایت آن، ایجاد قدرت پیش بینی و کنترل طبیعت و کنترل روابط اجتماعی، و نیز طرح و برنامه‌ریزی برای امرار معاش است. (همان: ص ۵۳۲)

علم گرایی

در عصر متجدد با محوریت قرار گرفتن انسان و خرد انسانی، در تقابل با خدا و وحی الهی، علوم نیز معطوف به امور مادی و این جهانی که قابل آزمایش و تجربه است منحصر گردید. و هرآنچه که در حیطه آزمایش و تجربه نگنجد خارج از حوزه علم قلمداد شده است. منظور از علم گرایی، علم گرایی تجربی است. و مقصود از علم تجربی، همان معنایی است که از واژه «science» اراده می‌گردد، در توضیح لغت «science» آورده‌اند: «فعالیت نظری و عملی مشتمل بر تحقیق سیستماتیک پیرامون ساختمان و رفتار جهان مادی و طبیعی از طریق مشاهده و آزمایش» (نبویان، مجله رواق اندیشه، ۱۳۸۲: ش ۱۸، ۳۴) در تبیین واژه «science» بر دو امر تأکید شده است: ۱- مطالعه و تحقیق پیرامون جهان مادی و طبیعی و موجودات در آنها. ۲- تأکید بر روش مشاهده.

این تحولات موجب گشته است که انسان نوین، خود را از حیثیت جهان‌بینی و نیز بعد هستی شناختی‌اش، محدود در این عالم ماده نموده و جز زندگی دنیوی و بهره‌وری هرچه بیشتر از آن، هدف دیگری را دنبال نکند. در دنیای جدید، هدف علم، تمجید خداوند و یا کشف اسرار الهی نیست. بلکه هدف عمده آن، شناخت جهان به قصد مهار و تسلط بر آن برای بهره‌وری هر چه بیشتر از عالم طبیعت می‌باشد. در این مرحله علم بیشتر انسانی و کمتر الهی است (جان هرمن، ۱۳۷۶: ۱، ۲۴۷)

و علم تجربی بویژه در عصر جدید باهدف شناخت جهان و سلطه بر طبیعت، توانست تکنولوژی و صنایع مهمی را برای توانمند سازی بشر به ارمغان آورد و از این رهگذر، زندگی و دنیای مادی بشر را متحول ساخت.

تعریف تمدن

با توجه بر هستی شناسی و معرفت شناختی حاکم بر تمدن غرب، و مبانی شکل گیری آن، می توان گفت تعریف «فوکوتساوا یوکیچی» در کتاب نظریه تمدن، در مورد تمدن مدرن غرب، بسیار دقیق است و آن را در دو سطح بیان کرده است: «تمدن به معنای محدود آن یعنی فقط افزایش دادن آنچه که انسان مصرف می کند و تجملات ظاهری که به ضرورت های روزانه ای زندگی اضافه می شود. تمدن به معنای گسترده ای آن یعنی نه فقط رفاه در زمینه ضرورت های روزانه، بلکه همچنین پالایش معرفت و پرورش فضیلت به نحوی که زندگی بشری را به مرتبه ای بالاتر بریکشد» (فوکوتساوا یوکیچی، نظریه تمدن، ترجمه، چنگیز پهلوان، ۱۳۷۹: ص ۱۱۹) در این تعریف از تمدن، به خوبی روشن است که هدف غایی تمدن رفاه بیشتر و لذت بری در زندگی بیان شده است.

آسیب شناسی تمدن غرب

اندیشمندانی زیادی اعم از متفکران غربی، مانند اشپنگلر، رنه گنون و یا عالمان شرقی و اسلامی، مانند سید جمال، عبدوه، امام خمینی (ره)، شهید مطهری، دکتر شریعتی، اقبال لاهوری، سید حسین نصر، و.. تاکنون نسبت به تمدن متجدد غرب، به نقد و بررسی پرداخته اند و از انحطاط آن، سخن گفته اند؛ اما در این میان مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای مد ظلّه، با نگاه جامع و از زوایایی مختلف، به آسیب شناسی تمدن غرب پرداخته است و ناکار آمدی آن را بیان کرده است. در این نوشتار شاید نتوان به همه جوانب آن پرداخت، اما تلاش می شود در قالب چهار بحران، نظیر بحران مادیت، بحران جنسیت، بحران خانواده و بحران معنویت، به نقد و بررسی گرفته شود.

بحران مادیت

ماده گرای جهان غرب، که مبتنی بر جهان بینی و هستی شناسی مادی پدید آمده است، ناشی از نگاه تک بعدی و یکجانبه نسبت به انسان، خواسته‌ها و سلائق انسانی است. به همین لحاظ همه پیشرفت‌های جامعه غرب، در بعد مادی و رفع نیازمندیهای مادی بشر صورت گرفته است. پیشرفتهای یکجانبه، و توجه به امور مادی صرف، تنها خصلت حیوانی بشر را تقویت بخشیده است؛ خصلتی که در آن، احساس، عاطفه، معنویت، مرده است. انسان مدرن، که با تکیه بر خرد و آگاهی خویش، احساس بی‌نیازی از وحی نمود و برای به دست آوردن زمین از آسمان روی گردانید، با رشد ابزارآلات جنگی، تقویت روحیه خود خواهی، ترویج منفعت گرایی و تخریب محیط زیست، اکنون زمین را نیز، به دلیل نداشتن آسمان، از دست می‌دهد. اینک به برخی از پیامدهای مادی گرایی دنیای مدرن اشاره می‌شود.

سلطه طلبی

دولت‌های مادی گرا برای تأمین منفعت خودش تلاش می‌کنند تا بر ملل دیگر سلطه پیدا کنند؛ ارمغان تمدن متجدد غرب، سلطه طلبی بر ملت‌های دیگر است. که برخواسته از توحش ماده پرستی است. البته، نخستین شکل هجوم غرب متوجه اجسام بود که یا از طریق جهانگشائی و به شکل استعمار صورت می‌گرفت و متکی بر اعمال جبر و زور بوده است و یا از راه احتکار و انحصار منابع ملل دیگر صورت گرفته است. اما در شکل جدید آن، هدف، سلطه طلبی بر افکار و اذهان ملت‌هاست که قلب و مغز افراد را تسخیر و مسموم می‌کند. (گنون، همان: ص ۱۵۶) این مسئله به خوبی در کتاب بحران دنیای متجدد اثر «رنه گنون» بیان شده است.

برخی از تحلیلگران، دست‌درازی‌های جهان غرب، به سایر ممالک را جزء ناگزیر توسعه و بلکه لازمه توسعه جوامع و به‌دور از هرگونه هدفمندی و غرضی می‌دانند. اما رهبر معظم انقلاب در سخنانی این ویژگی تمدن غرب را ناشی از بنش مادی غرب

می‌دارند: «امروز تمدنی که امکانات نظامی را در اختیار مستکبران قرار داده، مبتنی بر نگاه مادی به عالم آفرینش است. همین نگاه مادی است که دنیا را بدبخت کرده؛ خود آنها را هم بدبخت کرده. وقتی نگاه، نگاه مادی بود، سودپرستانه بود، دور از معنویت بود، دور از اخلاق انسانی بود، نتیجه این می‌شود که قدرت نظامی و قدرت سیاسی و قدرت اطلاعاتی، در راه به زنجیر کشیدن ملت‌ها به کار می‌رود. تمدن غرب در این چند قرن اخیر که به اوج رسیده، هیچ هنری غیر از این نداشته است؛ بشریت را استثمار کردند، ملت‌ها را به زنجیر کشیدند، از علم‌شان استفاده کردند برای نابودی تمدن‌های دیگر و غلبه بر آنها، بر فرهنگ آنها، بر اقتصاد آنها» (بیانات رهبری در تاریخ ۹۱/۵/۲)

در این فرمایشات رهبری، زمینه‌ها و چگونگی، سلطه‌گری مادی گرایان کاملاً روشن است. نگاه سود جویی و منفعت پرستی، برخاسته از تمدن مادی، مقتضی سلطه خواهی بر تمام ملل است. «فکر این‌ها، سلطه بر همه عالم است؛ به خصوص این منطقه حساسی که ما در آن زندگی می‌کنیم؛ یعنی منطقه خاور میانه، خلیج فارس و این نقطه اساسی اقتصادی و نظامی» (بیانات رهبری در دیدار با گروه‌گویی از دانشجویان و دانش‌آموزان به مناسبت سیزده آبان ماه، ۱۳۷۰ / ۸ / ۱۵) است. آنچه در تمدن مادی، اهمیت دارد، گسترش سلطه مادی گرایانه، بر ملل دیگر است. نظام سلطه طلب، نظام غیر انسانی و نظام دیکتاتورمآب است. چنین تمدنی که خواستار استثمار بخش بزرگ از جامعه انسانی باشد نمی‌تواند به عنوان تمدن پاسخگو برای بشریت قرار گیرد.

غار تگری

در اندیشه و تفکر مادی گرایانه به جهان، همواره عنصر طمع و سیری ناپذیری نهفته است. انسان گرسنه همیشه با خوردن غذا سیر می‌شود؛ اما کسی که چشمش گرسنه باشد. هیچگاه سیر نخواهد شد؛ حتی اگر تمام دنیا را هم داشته باشد باز هم گرسنه خواهد ماند. خاصیت زندگی مادی، داشتن روح همیشه گرسنه و سیر ناپذیر آن است. تمدن متجدد؛ اما مادی غرب، همواره در جهت اشباع خودش، دست به غارتگری و چپاول می‌زند؛ منافع

خود را در غارت منابع و سرمایه‌های ملل دیگر جستجو می‌کند. رهبری در این زمینه می‌فرماید: «کشورهایی که با امریکا ارتباط دارند کشورهای گوناگونی که در آسیا و آفریقا و سایر جاها هستند بسته به قدرت خودشان؛ اگر قدرت علمی بالای داشتند، اگر در آنها قدرت پیشرفت دانش و تکنولوژی و استقلال وجود داشته باشد، به همان اندازه می‌توانند مقاومت کنند. اگر در درون خودشان نتوانسته باشند یک بنای شامخ به وجود بیاورند، آن قدرت استکباری امریکا، نه فقط به آنها سود نمی‌رساند، بلکه از آنها بهره می‌برد؛ به آنها ضربه هم می‌زند؛ آنها را به بازار فروش محصولات خود چه محصولات نظامی و محصولات بی ارزش دیگر بدل می‌کند؛ منابع آنها را غارت می‌کند و در همه امور آنها هم دخالت می‌کند؛ این، هدف استکبار است» (بیانات رهبری در دیدار با دانشجویان و دانش آموزان به مناسبت سال روز تسخیر لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۷۸/۸/۱۲)

و اگر به دروستی اوضاع و احوال قرن هجدهم و قرن نوزدهم و قرن بیستم میلادی را مطالعه و بررسی کنیم خصلت غارت‌گری، غرب، روشن خواهد شد که در شرق آسیا، در هند، در چین، در آفریقا، در آمریکا؛ فقط برای بهره‌کشی و سود جوی؛ غارت منابع طبیعی، چه بلائی بر سر بشریت آوردند. و شریان اقتصادی این کشورها را خشکاندند.

فقدان آرامش

پیشرفت‌های صنعتی و تکنولوژی غرب، هرچند به لحاظ آسایش و رفاه، در زمینه تولید، حمل و نقل، بهداشت و در مان، به مدد بشر آمده است؛ اما به لحاظ آرامش، نوآوری‌های صنعتی، نه تنها نیازهای اساسی انسان را برآورده نکرده بلکه بر دامنه دشواری‌ها و گرفتاری‌هایش افزوده است و اداره اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ها را پیچیده‌تر و مشکل‌تر کرده است. اگر تکنولوژی، انسان را از جهاتی بی‌نیاز کرده است، در عوض بر صدها نیاز و خواهش دیگر افزوده است. به بیان دیگر تکنولوژی، اگر جسم را تسکین بخشیده است، روح را آواره کرده است. غلبه تکنولوژی در طب، هرچند در از میان بردن شماری از بیماری‌ها و دردها کامیاب بوده ولیکن خود به پدیدآمدن بیماری‌های جدید

کمک کرده است و در مجموع، به جای اینکه ماشین و صنعت، مرحم آرامش انسان باشد، مأمّن اضطراب و فشار روحی انسان شده است.^۱

«الان دنیایی اروپا و امریکا را نگاه کنید، ببینید اینها چقدر دچار اضطرابند. چقدر نا آرامی دارند. چقدر دنبال آرامش می گردند. چقدر مصرف قرصهای مسکن و خواب آور زیاد است، چقدر جوانها به کارهای بی قاعده دست می زنند، موها را بلند می کنند، لباسهای تنگ می پوشند. برای این است که از وضع جامعه ناراحتند. عصبانی و خشمگین اند. می خواهند خود شان را به آرامش برسانند؛ آخرش هم با ناکامی می میرند.» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸، ۴۱،

برخی از تمدن پژوهان، شرّ بزرگ اجتماعی و سیاسی مغرب‌زمین، ماشین‌زدگی دانسته اند چرا که این ماشین است که شرور بزرگی را که امروزه دنیا از آن رنج می برد به مستقیم‌ترین صورت تولید می کند. و در سرشت زندگی ماشینی است که انسان‌ها به بردگی ماشین درآیند و به کلی هضم آن شوند؛ به گونه‌ای که دیگر هیچ چیز انسانی، هیچ چیز مافوق سطح حیوانی در ایشان باقی نماند؛ استفاده عاقلانه از ماشین و خدمت کردن آن به روح و روان آدمی، به شدت پوچ و بی‌اساس است.. باید گفت: بشر که روزگاری ماشین را خلق کرد در انتها به مخلوق ماشین تبدیل خواهد شد. (نصر، ۱۳۷۹، ۴۳ و ۴۴)

شتاب بی‌وقفه برای عقب‌نماندن از دیگران، زندگی بی‌هدف و بی‌مقصدی را برای انسان غربی به ارمغان آورده است و تحلیل‌ها می‌رساند که هرچه پیشرفت و رفاه مادی بشر، بیشتر می‌شود، بر بیماری‌های عصبی و اختلالات روانی‌اش افزوده می‌شود... اسم اینها را گذاشته‌اند «بیماری‌های تمدن» (مطهری، ۱۳۸۹، ۴۵۴ و ۴۵۵)

^۱ قابل یادآوری است که نقد رشد صنعت و تکنولوژی به معنای نفی آن و یا نادیده انگاشتن تأثیرات مثبت آن، در زندگی نیست. بلکه منظور نگاه تک بعدی و مادی به صنعت است که به عنوان یک هدف به آن نگریسته است. و تأثیرات منفی و موشوش‌کننده بر ذهن و روان آدمی به جا گذاشته است.

که جز خلأ معنوی و عدم اشباع شدن روحی، مسأله دیگری برای آن نیست. به تعبیر «رنه گنون» مردم چون هیچ گونه سنت، معنوی و اصیل نمی یابند که بر آن متکی گردند، و در میان اغتشاش و آشوب روحی و دماغی زمان، دست به دامان سنن مجعول و کاذبی می-زندند که هرگز وجود خارجی ندارد. و نتیجه آن سراسر اغتشاش و هرج و مرج جهان متجدد است. (گنون، همان: ص ۳۱) چنین تمدن، که نتواند برای جامعه بشری آرامش فکری فراهم کند، هرچند آسایش مادی داشته باشد. نمی تواند کارآمدی و پاسخگوی داشته باشد.

بحران جنسیت

بحران جنسیت در غرب، که در سایه مدرنیته پدید آمده است. در واقع ناشی جنبش-های «فمینیسم‌ها» است و آبشخور اصلی اندیشه‌های فمینیستی در غرب، در حقیقت بر آمده از جریان «اومانیسم» است گسترش اندیشه فمینیسم در میان زنان غربی و (مرد واره شدن) آنان با حضور پررنگ اجتماعی در نقش‌های که با طبیعت زنانه شان سازگاری نداشت، زمینه ساز تغییر نقش جنسیتی زن در جامعه گردید. پیدایش نهضت‌های آزادی زنان در غرب و برابر انگاری زن و مرد با نادیده‌انگاشتن «حقیقت زنانگی» و مجذوب شدن بیش از حد، در اشتراکات زن و مرد، باعث شد که زن و حقوق زنانه را فراموش کنند. و برای دیده شدن آنان، صورت مردانه از آنها به تصویر کشیدند. بنابراین گرچه مدرنیته انسانیت زنان (پاره پنهان) را آشکار کرد، اما زن بودن زنان (پاره پیدا) را در محاق فرو برد. مدرنیته، معتقد بود برای انسان شدن، زنان را تا حد امکان باید به مردان شبیه ساخت. در نتیجه زن مدرنیته، انسان است، اما با همه اوصاف مردانه. (عطارزاده، مجتبی، بررسی تطبیقی جنسیت در اسلام و غرب، مجله علمی پژوهشی: ۱۳۸۷ - شماره ۴۲ صفحه ۴۳)

زیاده روی‌های جنسیتی و (مردواره شدن زنان) در غرب، جنسیت زن را در هاله‌ای از ابهام فرو برد، و پیامدهای ناگواری برای جامعه غرب به بار آورده است، که اینک به برخی

از آنها اشاره می‌شود.

همجنسگرایی

آزادی جنسی در غرب از یک منظر، به معنای از میان برداشتن مرز جنسیت بین زن و مرد و فاعل و مفعول بوده است. به این معنا که با ترویج و گسترش اندیشه آزادی جنسی و برابری انگاری زن و مرد؛ حدود مردانگی و زنانگی نیز شکسته شد. طوری که امکان جابجای زن و مرد؛ در مسئله جنسیتی به صورت قانونی فراهم گشت. بر این اساس دو مسئله همجنسگرایی و تغییر جنسیت، در غرب مطرح شد. که مسخ انسانیت انسان را نوید می‌دهد.

کتابی است به نام «آمریکا پیشتاز انحطاط» که نویسنده آن روزه گارودی است. وی در صفحه ۱۹ کتاب خود به نقل از آلن کوتا نویسنده آمریکایی می‌گوید: «نظام غربی به گونه‌ای عمل می‌کند که فساد و انحراف از صورت انحرافی در حال خارج شدن و تبدیل شدن به قوانین زیر بنایی است» (گارودی، روزه، امریکا پیشتاز انحطاط، ت: قاسم صنعوی: ۱۳۷۷، ص ۱۹)

مقام معظم رهبری ریشه این بحران را در فرهنگ غربی می‌داند: «فرهنگ غرب، برنامه ریزی برای فساد انسان است، فرهنگ دشمنی و بغض با ارزش‌ها و درخشندگی‌ها و فضیلت‌های انسانی است، فرهنگی است که همچون ابزار در اختیار خداوندان زور و زر و امپراتوران قدرت است. با این فرهنگ در صدندن نسل بنی آدم را از همه فضایل انسانی تهی دست کنند و انسان‌ها به موجودات فاسد و مطیع و تسلیم و غافل از یاد خدا و معنویت تبدیل کنند» (خامنه‌ای، ۱۳۹۱، ۹۰ و ۹۱)

از آنجا که اساس تمدن غرب مبتنی بر اومانیسیم، پدید آمد، و انسان معیار ارزش گذاری قرار گرفت. امیال و غرایز مادی انسان نیز بیشتر مرکز توجه واقع شد. و هدف آن تنها لذت بیشتر در زندگی مادی بوده است. چنان که در تعریف تمدن بیان شد. بنابراین همجنسگرایی و تغییر جنسیت به عنوان دو پدیده‌ای که در جهت تنوع طلبی در لذت‌های

زود گذر مادی مطرح شده است. برآمده از متن فرهنگ و تمدن غرب است.

«امروز، در امریکا و انگلیس، همجنس بازی رسمی و قانونی شده است و خجالت هم نمی‌کشند! کاری را انجام دادند که ما از نقل و حکایت آن شرم داریم و حیا می‌کنیم. مردم ما بدانند، آیا وقتی در کشوری از دواج دو همجنس باهم قانونی می‌شود بنیان خانواده در این جامعه باقی خواهد ماند؟!» (بیانات رهبری در دیدار با اقشار مختلف مردم، ۱۳۶۸/۹/۱۵)

زیاده روی‌های جنسی در غرب، مرزهای دو جنس را بکلی از میان برداشت، آزادی جنسی را نه تنها در عمل، زبان و تبلیغات؛ بلکه در فلسفه هم وارد کردند. «الان مسأله‌ی همجنس‌گرایی در دنیای غرب یکی از ابتلائات است. البته به رو نمی‌آورند؛ اما حقیقت قضیه این است که امروز برای اندیشمندان و آن‌ها یکی از دردهای بزرگ و غیر قابل علاج شده است.» (بیانات رهبری در جمعی از بانوان نخبه، ۱۳۸۶/۴/۱۳) تمدنی که قوانین برآمده از آن در پی مسخ انسانیت انسان باشد. در حقیقت انحطاط خودش را اعلام می‌دارد.

بی هویتی نسل‌ها

از جمله پیامدهای تمدن غرب، که متأثر از آزادی جنسی است و از دل بحران جنسیت نشأت می‌گیرد. نسل‌های بی هویت و جنایتکار است. با تزلزل و فروپاشی نظام خانواده و شکل‌گیری خانه‌های دوستی و زندگی بدون ازدواج قانونی، علاوه بر کاهش تولید نسل است، که برخی از اندیشمندان غرب نیز از آن بیمناکند. و هشدارهای نسبت به آن، داشته‌اند، مانند اشپنگلر (۱۸۸۰-۱۹۳۶) فیلسوف تاریخ، و اندیشمند آلمانی، نسبت به زندگی صنعتی و شهری برخاسته از تمدن غرب، به شدت معترض است و از عقیم شدن و نازائی مردم متمدن سخن گفته است. (اشپنگلر، ۱۳۶۹، ۳۷ و ۳۸) بی هویتی نسل‌ها و جنایتکاری افراد پیامد دیگری آن است.

«امروز آنچه در کشورهای غربی مشاهده می‌شود عبارت است از نسل‌های بی هویت نسل‌های درمانده و سرگشته، پدر و مادرهای که از فرزندان شان سال‌هاست که خبر

ندارند؛ در یک شهر هم زندگی می‌کنند، چه برسد به اینکه در شهرهای دیگر باشند؛ خانواده‌های متلاشی شده، انسان‌های تنها. در کشورهای اروپایی و امریکایی از زنده‌های بی‌شوهر و مرده‌های بی‌زن، آمارهای بسیار بالا وجود دارد که تبعاً بچه‌های بی‌پدر و مادر، بچه‌های ولگرد، بچه‌های جنایت کار حاصل آن است.» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸، ۶) وقتی زندگی تنها در امور مادی منحصر گشت و هدف آن، لذت بری بیشتر بود قطعاً مسئله تربیت فرزند، طهارت نسل و خانواده سالم، اهمیت شان را از دست می‌دهد، خانواده نباشد دیگر انسان نیست، کودک نیست، نوجوان نیست، مرد و زن صالح نیست، اخلاق نیست، و انتقال تجربیات مثبت و خوب نسل گذشته به نسل بعد صورت نخواهد گرفت. و دنیای متجدد، منشأ چنین بحران است که بیانگر سر آغاز انحطاط آن است.

عشق مصنوعی

یکی از پیامدهای آزادی جنسی و بی‌قیدوبند بودن افراد، به تعهدات اخلاقی شان، ضعف و ناتوانی در امور جنسی است. این مسئله هم در تزلزل خانواده تأثیر گزار است چنانچه رهبری به درستی به آن اشاره کرده است: «اگر انسانها رها بودند که غریزه جنسی را هر طور که می‌خواهند اشباع کنند، یا خانواده تشکیل نمی‌شد یا یک چیز سست و پوچ و تهدید پذیر و ویرانی پذیری می‌شد» (خامنه‌ای، همان، ۳۹) و هم اینکه از روی ناچاری، به انواع و اقسام وسایل تحریک جنسی متوسل می‌شوند. تا یک عشق مصنوعی برای خود شان بوجود آورند؛ در پی تشکیل زندگی به عنوان یک امر مقدس، که از روی عشق و علاقه و نیاز انسانی باشد، نیستند «نه برای هم محبت و عاطفه‌ای نثار می‌کنند، نه از هم دلجویی می‌کنند، و نه باهم کار واقعی دارند» (همان) بلکه تلاش می‌کنند حتی به صورت مصنوعی، یک نمادی از زندگی طبیعی داشته باشند؛ چون «دوره نشاط جوانی و تندی احساسات و غرایز را آزادانه می‌گذرانند و وقتی به خانواده و به از دواج می‌رسند که در واقع بخش زیادی از میل طبیعی آنها و غرایز آنها فرو نشسته است. از آن شوق و محبت و عشقی که باید در اعماق روح زن و شوهر جایگزین شود، در اینها نیست یا کم است»

(همان، ۴۰) پایه‌های چنین زندگی سست تر از آن است که بتوان بر آن تکیه کرد، و یک خانواده سالم و پایدار به وجود آورد.

بحران خانواده

نهاد خانواده را می‌توان مهمترین نهاد اجتماعی دانست. اگر جامعه را به مثابه یک پیکر زنده و دارای اجزای مختلف تصور کنیم، زن و مرد اعضای اصلی این پیکرند که هر یک در محیط خانواده با ایفای نقشهای خود، زمینه سلامت و پویایی جامعه را فراهم می‌سازند. زیرا نهاد اجتماعی خانواده دارای کارکردهایی است که اگر بدرستی اعمال شود، تاثیر مهمی بر سلامت فرد و جامعه می‌گذارد. در مقابل، جامعه ای که از خانواده‌هایی سالم برخوردار نباشد، نمی‌تواند ادعای سلامت کند. چراکه بسیاری از آسیب‌های اجتماعی به دلیل وجود خانواده‌های ناسالم یا فقدان خانواده پدید می‌آید.

تمدن جدید غرب، تمام بخش‌های زندگی را تحت تاثیر قرار داده است و نه تنها در نظام سیاسی، اقتصادی و دینی، فرهنگی تغییر و تحول ایجاد کرده است؛ بلکه در فروپاشی نظام خانواده و شکل‌گیری نظام اجتماعی جدید نیز نقش اصلی را داشته است. «امروزه توده معمولی مردم امریکا و اروپا از سست بودن بنیان خانواده رهج می‌برند. زنها و مردها، در یک حد از متلاشی شدن خانواده‌ها رنج می‌برند و ناراحتند و این روز به روز تشدید می‌شود و البته آخرین ضربه است... اینها این، بنیان اصیل را متلاشی و منهدم می‌کنند و از بین می‌برند. این، فرهنگ غربی است. نتیجه این آزادی و بی بندوباری و فرهنگ برهنگی و اختلاط زن و مرد، همین مسائل است» (همان، ص ۴۰) اکنون به برخی از مهمترین مسائل بحران خانواده اشاره می‌شود.

تزلزل نظام خانواده

در تمدن مدرن غرب، نظام خانوادگی نیز صورت مجازی پیدا کرد، و سبک زندگی عوض شد. صفا و صمیمت خانوادگی، علاقه و محبت افراد خانواده نسبت به همدیگر حالت تصنعی به خود گرفت و عشق و اراده زن و مرد نسبت به همدیگر به صورت عشق

مصنوعی، تجلی پیدا کرد. فضای زندگی از حالت طبیعی خودش خارج گردید و آدم‌ها بیشتر به صورت قرار دادی باهمدیگر در تعامل قرار گرفتند. این سبک زندگی و فروپاشی نظام خانوادگی در غرب، تابع چند عامل پدید آمد.

پیدایش صنعت و تکنولوژی. دنیایی مدرن، عملاً سیستم جدیدی از نظام خانوادگی تعریف نمود. زندگی در سایه تکنولوژی به صورت هسته‌ای و متشکل از یک زن و مرد که هر یک در کارخانه و جای، مشغول کارند نه مرد خودش را محتاج به زنش احساس می‌کند و نه زن خودش را محتاج به شوهر می‌بیند، و نه ارتباط مستمر باهم دارند. بلکه به صورت قرار دادی باهم در یک خانه زندگی می‌کنند.

«زندگی بر آنها این طور تحمیل کرده که اعضای خانواده به هم چندان کاری ندارند، پدر یک جا مشغول، مادر یکجا مشغول، نه همدیگر را می‌بینند، نه براهم غذا می‌پزند، نه برای همدیگر محبت و عاطفه‌ای نثار می‌کنند، نه از هم دلجویی می‌کنند و نه باهم کار واقعی دارند...خانواده اصلاً آن جا و اقیقت ندارد. یک مرد و زن باهم توی یک فضایی زندگی می‌کنند اما از هم جدایند.» (همان، ص ۷۴ و ۷۵) علاوه بر فضای صنعتی حاکم بر تمدن مدرن، آزادی جنسی نیز بر بی نیازی زن و مرد نسبت به همدیگر افزوده است. زیرا زمانی که زن و مرد، نیازهای غریزی شان در غیر از کانون خانواده تأمین نمایند، در آن صورت خانواده یک امر تشریفاتی خواهد بود.

نهضت آزادی زنان: جنبش‌های آزادی زنان در اواخر قرن نوزدهم مبتنی بر تفکرات اومانیستی، پدید آمد. و هوا دار بر چیدن تمام اختلافات جنسی میان زن و مرد شدند. (بیانات، همان: ۴۲۴ و ۴۲۵) و در دهه ۷۰ قرن بیستم، موج جدید فمینیسم، با شعار «زنان بدون مردان» آغاز شد و بر تجرد و تقبیح از دواج و خود داری از نقش‌های همسری و مادری در جهت رهای از سلطه مردان، تأکید داشتند. (همان: ۴۲۸) آزادی زنان شعار زیبا؛ اما فریبنده است. چون آزادی زن، در برابر اسارت و بهره‌گشی از زنان امر مطلوب است. اما متأسفانه در دنیای غرب، بیشتر متفاهم از این آزادی، آزادی به معنای نادرست و مضر آن

است یعنی آزادی از قید و بندهای خانوادگی، آزادی سقط جنین، که در ظاهر ساده به نظر می‌رسد اما باطن بسیار خطرناک و سهمگینی دارد. فرمایشات مقام معظم رهبری، در زمینه آزادی زنان در غرب جالب توجه است:

«بساط آن چیزی که امروز به عنوان آزادی زن در دنیا و از سوی فرهنگ منحط غربی، پهن شده است، بر پایه این است که زن را در معرض دید مرد قرار دهند تا از او تمتعات جنسی ببرند. مردان از آنها لذت ببرند و زنها وسیله التذاذ مردان شوند و این، آزادی زن است؟ (نکته‌های ناب، ج ۵: ص ۵۲) اسپنگلر آزادی زنان را ناشی از زندگی در سایه تمدن، بیان می‌کند: «مردان متمدن در فکر اینند که برای زندگانی خود «رفیقی» بیابند. چه در هندوستان عهد بودا، چه در بابل، چه در رم کار به این منوال بود و در شهرهای امروزی اروپای غربی و امریکا هم به همین منوال است. در میان اقوام بدوی و کشاورزان وجود زن برای مادری است. تمام آمال و آرزوهای که از اوان کودکی در قلب او (زنان بدوی) جای گرفته در همان یک کلمه مادر جمع شده است، ولی در بحبوحه تمدن زن به صورت موجود جدید در می‌آید. «رفیقیه»، «خانم قهرمان داستانهای عشقی و ادبی»، «عاشق آزادی کامل» آزادی روحی و جسمی و آزادی از هر گونه وظیفه طبیعی و اجتماعی و چنین خانمی به جای اینکه اولاد داشته باشد، اختلالات روحی دارد.» (اسپنگلر، همان: ۳۹ و ۴۰) پیامد این گونه آزادی زنان، پیدایش خانه‌های دوستی و به بیان دیگر «هم خانگی بدون از دواج» است.

پیدایش خانه‌های دوستی

جامعه سالم، در گرو وجود خانواده‌های سالم است و خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی ریشه دار و اصیل جامعه، نقش محوری در تربیت و تنظیم روابط افراد جامعه دارد. در زندگی مدرن، تغییر نظام خانواده به شکل هسته‌ای، سبک جدیدی از زندگی را در قالب خانه‌های دوستی بوجود آورده است. که نه تنها فاقد هر گونه مسئولیت پذیری در قبال پرورش و تربیت افراد است؛ بلکه بر ناهنجاریهای اجتماعی نیز افزوده است. چنانچه

هم خانگی زن و مرد بدون از دواج، که به عنوان یک شکل قانونی زندگی در جامعه غربی شناخته می‌شود. (آنتونی، ۱۳۸۲، ۴۵۲) بدون اینکه مردان هیچ مسئولیتی در قبال زنان داشته باشند یا حتی نفقه‌ای به آنان بدهند، این ارتباط بی‌قید موجب شده است تا در صورت بارداری زنان یا به آمار کودکان نامشروع اضافه شود یا آمار سقط جنین بالاتر برود. «در کشورهای اروپایی و امریکایی از زنهای بی شوهر و مردان بی زن، آمارهای بسیار بالا وجود دارد که تبعاً بچه‌های بی پدر و مادر، بچه‌های ولگرد، بچه‌های جنایتکار حاصل آن است» (خامنه‌ای، همان، ج ۵، ۷۶) در چنین جوامع، که نظام خانواده آسیب دیده است و نقش آن در تربیت افراد از بین رفته است. پرورش افراد مسئول و فرزند سالم و همچنین پالایش معرفت و پرورش فضیلتی که زندگی بشر را در تمام عرصه‌ها به سامان رساند، وجود نخواهد داشت.

تحقیر شخصیت زن

زن ستون فقرات خانه محسوب می‌شود. اگر نظام خانواده نقش محوری در سلامت یک جامعه دارد، بدون شک زن، نقش اصلی در استواری و سلامت خانواده را به عهده دارد. زن، تنها در تربیت فرزندان نقش ندارد؛ بلکه هنری پرورش شخصیت‌های بزرگ را نیز دارد. زن، تنها پاسخگوی نیازهای طبیعی مرد نیست؛ بلکه آرامش بخش روحی و روانی او نیز است. زن، تنها زینت بخش خانه نیست؛ بلکه آرایشگر پاکیزگی جامعه نیز است. اگر جایگاه زن در جامعه، تنها بر اساس کارگرد طبیعی و مادی او، تعریف شود. آنگاه به شخصیت انسانی او توهین شده است. زن، انسانی است؛ برخوردار از کرامت انسانی، اما در قالب یک زن، تلاش در جهت (مرد واره نمودن زن) و نادیده گرفتن بخش از ویژگی‌های زنانه او، در حقیقت باعث تحقیر شخصیت او، خواهد بود.

چنانچه در مسابقه تساوی زن و مرد، جنبه زنانگی او، کاملاً نادیده گرفته شده و برای برخورداری از یک جایگاه انسانی، تلاش شده است در چهره مردانه، نمود پیدا کند. بر همین اساس، زن مدیرنیته انسان است اما در چهره یک مرد، و نادیده انگاشتن منزلت زن

مدیر نیته، تحقیر شخصیت زن محسوب می‌شود. همچنین بر گزارى برخی از مراسم‌ها، که در قالب تکریم شخصیت زن انجام می‌شود، درحقیقت تحقیر و توهین به شخصیت زن است. همچنانکه رهبری به درستی به این نکته اشاره کرده است:

«اگر دیده می‌شود در جامعه غربی نسبت به زن به نحو از انحاء بعضی از تکریم‌ها می‌شود و ستاره‌های سینما و هنر پیشه‌ها و زنهای زیبا در مسابقات زیبایی را مثلاً احترام می‌کنند، این از آن نوع تکریم در مقام اهانت و اهانت به شکل تکریم است» (بیانات رهبری در دیدار اعضای شورای مرکزی جمعیت زنان، ۱۳۷۱ / ۲ / ۱۵) بحث آزادی زنان نیز در ابتدا، جهت سوء استفاده از آنان، برای بهره‌کشی و به عنوان نیروکار ارزان مطرح شد. «در اوایل قرن نوزدهم که سرمایه‌داران غربی کارخانه‌های بزرگ را اختراع کرده بودند و احتیاج به نیروی کار ارزان و بی‌توقع و کم‌درد سر داشتند، زمزمه «آزادی زن» را بلند کردند؛ برای اینکه زن را از داخل خانواده‌ها به درون کارخانه‌ها بکشانند؛ به عنوان یک کارگر ارزان از او استفاده کنند، جیبهای خودشان را پر کنند و زن را از کرامت و منزلت خود بیندازند.» (بیانات رهبری در دیدار باجمع کثیری از بانوان کشور، ۱۳۷۱ / ۹ / ۲۵)

این گونه نگاه ابزاری به زن در جامعه غرب، که در قالب شعارهای زیبا اما فریبنده، مانند؛ آزادی زنان، مسابقه زیبایی، تساوی زن و مرد، و... صورت می‌گیرد. تماماً در جهت بی‌شخصیت کردن زن، التذاذ هرچه بیشتر مردان از زنان و بهره‌کشی از آنها انجام می‌شود، که پیامد آن، کاهش آمار ازدواج، گسترش فساد و بی‌بند باری، افزایش طلاق و در نهایت فروپاشی بنیان خانواده خواهد بود.

بحران معنویت

برخی از اندیشمندان غربی مانند رنه گنون فرانسوی، عصر مدرن‌ترته و تمدن متجدد غرب را عصر ظلمت و تاریکی خوانده است. (گنون، همان: ص ۱) ایشان معتقد است، ظهور رنسانس در غرب، آغاز مرگ تدریجی معنویت، و تحدید معرفت به پست‌ترین امور، یعنی بررسی تجربی و تحلیل واقعیات بر مبنای مادیات، بوده است. (همان: ۱۶ و ۱۷) بدون

شک، رویکرد ماده‌گرایی ریشه در جریان اومانیسزم و انسان‌محوری دارد. در عصر رنسانس، با برتری انسان، نسبت به خدا، و معیار قرار گرفتن انسان برای ارزش‌گذاری، (همان: ۱۸ و ۱۹) عقل‌ابزاری بشر، نیز به جای وحی الهی قرار گرفت. بدین ترتیب زندگی در تمدن مدرن، با محوریت انسان و قطع رابطه زمین از آسمان، پدید آمد. تمدن مدرن، هرچند در عرصه دستاوردهای مادی، نظیر صنعت و تکنولوژی، پیشرفت قابل توجه نموده است. ولی در جهت معنویات و امور دینی و هنجاری، سیری قهقرایی داشته است. اکنون به برخی از علل بحران معنویت از منظری رهبری اشاره می‌شود.

فقدان ایدئولوژی درست

بزرگترین و مهمترین خلأ تمدن غرب، فقدان یک اندیشه و ایدئولوژی درست است. تمدن به عنوان پدیده انسانی، محصول خرد و اندیشه بشر است. نوع معرفت و بنیاد انسان، نسبت به جهان و انسان و خالق آن دو، در چگونگی یک تمدن، نقش محوری دارد. اگر هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی بشر، به صورت یک بعدی و تنها به اموری مادی، ارتباط پیدا کند. آنگاه تمدنی که پدید خواهد آمد، نیز یک تمدن مادی خواهد بود. مانند چیزی که امروز در جهان غرب، شاهد آن هستیم؛ مهمترین خلأ تمدن متجدد، نبود یک تفکر صحیح و کامل است. فرمایشان رهبری در این زمینه قابل توجه است.

«مهمترین خلأ دنیای غرب، نداشتن یک ایدئولوژی متکی به یک تلقی درست از عالم است. دنیای اروپا، دنیای مسلط امروز که عمدتاً همان دنیای غرب و من تبعش هستند مهمترین خلأ را دارند و آن، خلأ یک فکر، یک اندیشه‌ی راهنما، و به اصطلاح متداول، یک ایدئولوژی است که متکی به یک فکر صحیح و یک تلقی درست از عالم وجود باشد. مهمترین خلأ آن‌ها نداشتن این است؛ لذا مرتب سعی می‌کنند ایدئولوژی‌های دروغی درست و تزریق کنند... همه این تمدنی که آن‌ها روی هم سورا کرده اند و این مسابقه‌ای که وجود دارد، براساس فرد پرستی و سود پرستی شخصی استوار است.» (بیانات رهبری در دیدار دانشجویان و دانش‌آموزان بسیجی (طرح ولایت) ۱۳/۶/۱۳۷۸)

به تعبیر گنون، تمدن متجدد غرب، در عصر ظلمت به سر می‌برد. عصر بی‌خدایی و مرگ معنویت، عصر فشار و فقدان آرامش. ویژگی زندگی در عصر مدرن، رقابت در دستاوردهای مادی و کنار گذاشتن نیازهای معنوی است.

نگاه تک بعدی به توسعه

زیر بنای پیشرفت و توسعه در امور مختلف، اندیشه و تفکر است. به این معنا که نوع بنیاد انسان نسبت به زندگی و اهداف آن، در چگونگی زیستن و حرکت کردن نقش اساسی دارد. اگر تنها امور محسوس و قابل مشاهده، واقعی پنداشته شود، آنگاه تمام نیازهای جامعه انسانی، نیازهای مادی خواهد بود و هرگونه تلاش در جهت پاسخگویی به آن، منجر به توسعه مادی خواهد شد. که در این صورت با نادیده انگاشتن بخشی از نیازهای واقعی و اساسی انسان که مربوط به امور روحی و معنوی است؛ نه تنها آرامش روحی و روانی جامعه به هم خواهد خورد؛ بلکه هرچه پیشرفت بیشتر شود، انحرافش نیز بیشتر خواهد شد.^۱

آمارها نشان می‌دهد در کشورهایی که از نظر صنعتی پیشرفته‌ترند و رفاه مادی بیشتری دارند، خودکشی بیشتر است. تحلیل‌ها می‌رساند که جز خلأ معنوی و عدم اشباع شدن روحی، مسأله دیگری نیست، در آنجا آمارها نشان می‌دهد که هرچه پیشرفت و رفاه مادی بشر، بیشتر می‌شود، بر بیماری‌های عصبی و اختلالات روانی‌اش افزوده می‌شود اسم اینها را گذاشته‌اند «بیماری‌های تمدن» (مطهری: همان)

نگاه تک‌بعدی به توسعه و نادیده انگاشتن امور معنوی، در حقیقت بر خواسته از ایدئولوژی ماده‌گرایی است، پیشرفت غرب، در امور مادی و طبیعی، بحران معنویت را

^۱ بازهم قابل یادآوری است که هدف نفی پیشرفت مادی غرب نیست؛ بلکه هدف، نگاه انحرافی و یکجانبه غرب است که جهت پیشرفت را در مسیر انحرافی نشانه رفته است.

ایجاد کرده است.

«شما امروز در جوامع پیشرفته‌ی غربی دارید مشاهده می‌کنید. هرچه پیشرفت بیشتر است، دوری از صلاح و انسانیت و عدالت هم بیشتر است. اوج تمدن مادی از لحاظ علم و ثروت و قدرت نظامی و تلاش سیاسی و دیپلماسی را امروز شما در امریکا می‌بینید. امریکا کشوری است دارای ثروت و قدرت افسانه‌یی نظامی و تحرک سیاسی فوق‌العاده؛ اما اوج دوری از انسانیت و معنویت و اخلاق و فضیلت را هم شما در همین جامعه‌ی امریکایی می‌بینید، که قبل از این در هیچ جامعه‌ی دیگری دیده نشده است.

امروز مستنکرترین کارهای بشری، اخلاقی، جنسی و اجتماعی در همین جامعه‌ی پیشرفته و جوامع نظیر آن به شکل قانون و عرف مقبول درآمده است. گناه در همه‌ی جوامع بشری هست؛ اما گناهی که عرف و قانون بشود و برای آن سرمایه‌گذاری و از آن دفاع شود، انحرافی بی‌نظیر است. امروز این انحراف، در جامعه‌ی امریکایی به عنوان پیشرفته‌ترین جامعه‌ی علمی، صنعتی، مالی، اقتصادی و سیاسی بروشنی و وضوح مشاهده می‌شود» (بیانات رهبری در دیدار طلاب و اساتید مدرسه‌ی علمیه‌ی آیه‌الله مجتهدی (۱۳۸۳/۰۳/۲۱) بحران معنا بر اثر اصالت دادن به امور طبیعی و اقتصادی و سود و سرمایه است که سر انجام آن شکاکیت معرفتی و رسیدن به مرز پوچ انگاری و پوچ زیستی است.

تفکیک علم از معنویت

بدون شک، علم‌گرایی و توجه به دانش و معرفت، یکی از پایه‌های اساسی تمدن مدرن محسوب می‌شود. رشد تمدن لیبرال دموکراسی در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، بر پایه دانش استوار بوده است. و از منظر دیگر، شاید بتوان دانش را یکی از علل انحطاط تمدن غرب، نیز برشمرد، چون توسعه دانش، بدون معنویت و دینداری، فاقد ارزش‌های انسانی و اخلاقی است. و دانش، فارغ از ارزش بشری، زمینه ساز انحراف و انحطاط بشر است. این خصوصیت علم، در فرمایشات رهبری کاملاً واضح است:

«علم اگر با دین همراه باشد، برای بشریت خیر می‌زاید، اما اگر علم از دین جدا شود-

کما اینکه در غرب این طور شد- همان علم برای بشریت، عامل شر خواهد شد. علم نور است؛ اما امروز فضای زندگی بسیاری از انسانها را ظلمانی کرده است. امروز علم در دست سیاستمداران و قدرتمندان دنیا، ابزاری برای سرکوب ملت‌هاست.» (خامنه‌ای، ۱۳۹۰، ۹۱) از آنجا که مبنای پیشرفت علمی در دنیای غرب، از اول بر اساس انفکاک از معنویت پایه گذاری شد، هرچه علم و دانش پیشرفت کرده است. فشار فکری و روحی بشر نیز افزوده شده است. رشد علمی بدون اتکاء به معنویات و دین، نه تنها خوشبختی و سعادت بشر را در پی ندارد؛ بلکه عامل انحطاط و سقوط جامعه انسانی را فراهم می‌کند. چنانچه پیشرفت علمی که امروز در دنیای غرب، صورت گرفته است. در تاریخ بشر بی سابقه است. اما از دل همین علم‌گرایی بحران‌های اخلاقی، سلطه طلبی و منفعت‌گرایی بر خواسته است.

«امروزه بحران اخلاقی گریبانگیر لیرال دموکراسی غرب است. امروز بحران جنسی، بحران اقتصادی، بحران اخلاقی، بحران خانوادگی، گرفتاریهای همان کشورهای است که از لحاظ علمی، چشم تاریخ را خیره کردند از پیشرفتهای خودشان.» (همان: ۱۱۰) پس علم منهای معنویت، نمی‌تواند خوشبختی جامعه را تضمین کند. سعادت بشر تنها در پیشرفت دانش نیست؛ بلکه سعادت بشر در آسایش فکری و روحی و زندگی همراه با امنیت مادی و معنوی است.

استفاده ابزاری از علم

شان علم، در حقیقت، شان استقلالی است؛ اما در عمل، مناسبت میان علم و قدرت به صورت معکوس رقم خورده است. به این معنا که علم ابزار قدرت قرار گرفته است. علم نه در شان اصلی خودش و به عنوان یک هویت مستقل مورد توجه قرار نگرفته است؛ بلکه در شان ابزاری خودش، و به عنوان وسیله سلطه، مورد معامله واقع شده است. رشد علم، شمشیر دو دم است. ممکن است موفقیت در جهت آرامش بشر به بار آرد و ممکن است وسیله ناکامی و سقوط بشر را فراهم کند. فرمایشات رهبری در این زمینه بیانگر هویت مجعول علم در تمدن لیبرال دموکراسی است: «به مجرد که آن‌ها (غربی‌ها) به علم رسیدند،

از علم به صورت یک ابزار برای اقتدار و کسب ثروت و گسترش سلطه سیاسی و جذب ثروت ملت‌ها و تولید ثروت برای خود شان استفاده کردند و از آن ثروت باز تولید علم کردند.» (بیانات رهبری در دیدار هیأت علمی و کار شناسان جهاد دانشگاهی، ۱/۴/۱۳۸۳)

در تمدن متجدد، علم وسیله سلطه طلبی و منفعت گرایی شده است. چنانچه در گذشته کشورهای استعمار گر، با بهره‌گیری از توانمندیهای علمی شان، توانستند بر ملل دیگر غلبه فزیکتی پیداکنند. و کشورهای ضعیف را به مستعمره خود تبدیل نمایند. ولی امروزه با پیشرفت علمی، توانستند بر مغز و اندیشه ملل دیگر نفوذ پیداکنند. به این ترتیب منویات و خواسته‌های شان را در تفکر دیگران جای دهد و فرهنگ خود را در جوامع دیگر ترویج نمایند.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان گفت تمدن متجدد غرب هر چند امروز در دنیا توانسته است به لحاظ مادی و در عرصه صنعت و تکنولوژی برتری خودش را نسبت به تمدنهای دیگر اثبات کند و به عنوان تمدن برتر جهانی، منزلت کسب نماید. اما از آنجا که مبتنی بر معرفت شناسی و هستی شناسی مادی بنا یافته است. و پایه اصلی آن بر اومانیسم استوار است. توانسته است صرفاً پاسخگوی نیازهای طبیعی بشر باشد. معرفت شناسی ناقص از انسان و نیازهای انسانی، در غرب، جهت توسعه و پیشرفت تمدن را نیز در مسیر غیر تکامل قرار داده است. به این معنا که پیشرفت در ابعاد مختلف زندگی هر چند آسایش مادی را به بار آورده است. اما آرامش فکری و معنوی را نه تنها نه توانسته است تأمین نماید؛ بلکه بر اضطراب روحی و روانی نیز افزوده است.

رشد یکجانبه تمدن لیبرال دموکراسی، به جهت فقدان بار معنوی - که زندگی را هدفمند می‌سازد و به سمت تکامل هدایت می‌کند - حتی در امور مادی نیز، بحرانهای پدید آورده است که نوید بخش انحطاط آن است. نظیر سلطه طلبی و تجاوزگری، فروپاشی نهاد خانواده، بحران جنسیت و.. که همه‌ای این‌ها از متن تمدن مدرن، برخاسته است. و نشان

می‌دهد که دوره برتری آن، سرآمده و به سمت انحطاط سرعت گرفته است.

منابع:

۱. اشپنگلر، اسوالد، فلسفه سیاست، ترجمه، هدایت الله فروهر، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول، ۱۳۶۹.
۲. بیات، عبدالرسول، و همکاران، فرهنگ واژه‌ها، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، دوم، ۱۳۸۱.
۳. بیانات رهبری در جمعی از بانوان نخبه، در آستانه سالروز میلاد حضرت زهرا(س) ۱۳۸۶/۴/۱۳
۴. بیانات رهبری در دیدار اعضای شورای مرکزی جمعیت زنان، ۱۳۷۱/۲/۱۵.
۵. بیانات رهبری در دیدار با اقشار مختلف مردم و جمعی از پزشکان، پرستاران و کارکنان مراکز آموزش عالی و درمانی کشور، ۱۳۶۸/۹/۱۵.

۶. بیانات رهبری در دیدار با دانشجویان و دانش آموزان به مناسبت سال روز تسخیر لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۷۸/۸/۱۲.
۷. بیانات رهبری در دیدار با گروه گئیری از دانشجویان و دانش آموزان به مناسبت سیزده آبان ماه، ۱۳۷۰ /۸/۱۵.
۸. بیانات رهبری در دیدار با جمع گئیری از بانوان کشور، ۱۳۷۱ /۹/۲۵.
۹. بیانات رهبری در دیدار دانشجویان و دانش آموزان بسیجی (طرح ولایت) ۱۳۷۸ /۶/۱۳.
۱۰. بیانات رهبری در دیدار هیأت علمی و کار شناسان جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳/۴/۱.
۱۱. بیانات در دیدار طلاب و اساتید مدرسه‌ی علمیه‌ی آیة‌الله مجتهدی ۱۳۸۳/۰۳/۲۱.
۱۲. جمیز آ، کوریک، رنسانس، ترجمه، آزیتا یاسائی، تهران، ققنوس، پنجم، ۱۳۸۵.
۱۳. خامنه‌ای، سید علی، نکته‌های ناب، تدوین حسن قدوسی زاده، ج ۵، قم، دفتر نشر معارف، چهارم، ۱۳۸۸.
۱۴. خامنه‌ای، سید علی، روشنای علم، به کوشش مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، تهران، انقلاب اسلامی، اول، ۱۳۹۰.
۱۵. خامنه‌ای، سید علی، زن و باز یابی هویت حقیقی، به کوشش محسن کربلای نظر، تهران، انقلاب اسلامی، چهارم، ۱۳۹۱.
۱۶. خامنه‌ای، علی، مطلع عشق، گرد آورنده: محمد جواد حاج علی اکبری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بیست و یکم، ۱۳۸۸.
۱۷. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ج ۵، (رنسانس) ترجمه صفدر تقی زاده و دیگران، تهران، علمی فرهنگی، دوازدهم، ۱۳۸۵.
۱۸. رندال، جان هرمن، سیر تکامل عقل نوین، ج ۱، ترجمه، ابوالقاسیم پاینده، تهران، علمی فرهنگی، دوم، ۱۳۷۶.
۱۹. سید حسین نصر، انسان و طبیعت (بحران معنوی انسان متجدد)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹.
۲۰. طاهری، حبیب‌الله، بررسی مبانی فرهنگ غرب و پیامدهای آن، قم، بوستان کتاب، اول، ۱۳۸۳.
۲۱. عطارزاده، مجتبی، بررسی تطبیقی جنسیت در اسلام و غرب، مجله علمی پژوهشی، مطالعات راهبردی زنان، زمستان ۱۳۸۷ - شماره ۴۲.
۲۲. فوکوتساوا یوکیچی، نظریه تمدن، ترجمه، چنگیز پهلوان، تهران، گیو، دوم، ۱۳۷۹.

۲۳. گارودی، روژه، امریکا پیشتاز انحطاط، ترجمه، قاسیم صنعوی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.

۲۴. گنون، رنه، بحران دنیای متجدد، ترجمه، ضیاء الدین دهشتری، تهران امیر کبیر، سوم، ۱۳۷۸.

۲۵. گیدنز، آنتونی، جامعه شناسی، ترجمه، منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، نهم، ۱۳۸۲.

۲۶. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار (۲۲) تهران، صدرا، ششم، ۱۳۸۹.

۲۷. نبویان، سید محمود، علم گرایی، مجله رواق اندیشه، خرداد ۱۳۸۲، شماره ۱۸.